سعید تاج‌محمدی، نامزد جشنواره شعر فجر

کتابم فقط در مشهد و تهران عرضه شده است!

سعید تاج‌محمدی، شاعر خراسانی، با کتاب «دقایق» در بخش شعر کلاسیک نامزد نهایی جشنواره شعر فجر شد. این مجموعه شعر سال گذشته از سوی انتشارات شهرستان ادب منتشر شد. این مجموعه ۴۲ غزل به همراه تعدادی از چهارپاره‌های من را شامل می‌شود که موضوع‌های مختلف عاشقانه، آیینی، انقلاب اسلامی و اجتماعی را دربردارد.

سعید تاج‌محمدی، شاعر خراسانی که با «ایبنا» گفت‌وگو کرده بود، در این باره گفت: «برای حمایت هرچه بیشتر از نوقلمان و شاعران جوان باید برنامه‌ریزی فرهنگی شود. متأسفانه اغلب پس از برگزاری مراسم اختتامیه ارتباط دست‌اندرکاران حوزه ادبیات و فرهنگ با صاحبان آثار برگزیده به‌طور کامل قطع می‌شود و تلاشی برای معرفی هرچه بیشتر کتاب‌های ارزشمند و نقد و بررسی آن‌ها انجام نمی‌شود. شاعر «دقایق» بر نقش رسانه‌ها در پیشبرد اهداف جشنواره‌های ادبی تأکید کرد و افزود: اگر کتاب‌های ارزشمند تقدیری و برگزیده جشنواره‌های ادبی در رسانه‌ها معرفی و نقد شوند تقاضای عمومی برای خرید و مطالعه این آثار افزایش می‌یابد و در نتیجه شاعران و نویسندگان نیز رغبت بیشتری برای ادامه مسیر خود پیدا می‌کنند. به‌طور کلی، بی‌شک کتابی که پیوست رسانه‌ای داشته باشد فروش بیشتری خواهد داشت. در شرایط فعلی، به دلیل ضعف در اطلاع‌رسانی، اشعار زرد که اغلب عاشقانه صرف و دارای محتوای کم‌ارزش هستند، پرفروش‌تر شده‌اند. افزایش فروش و شمارگان آثار ارزشمند در حوزه شعر و داستان نیازمند برنامه‌ریزی کلان و بهبود وضعیت توزیع و همچنین اطلاع رسانی کارآمد است.



تاج‌محمدی در پایان گفت: به عنوان نمونه چاپ نخست کتاب «دقایق» در مدت دو ماه به پایان رسیده، ولی تنها در تهران و چند شهر محدود عرضه شده است. این امر گویای نبود عدالت و ناکارآمد بودن سیستم توزیع و پخش کتاب در کشورمان است که باید برای آن چاره‌اندیشی شود.

«هشت‌رود» اثر شایسته تقدیر در جشنواره شعر فجر

روز جمعه چهاردهم بهمن مراسم اختتامیهٔ جشنوارهٔ شعر فجر در تهران برگزار شد. در بخش‌های شعر بزرگ‌سال، شعر کودک و نوجوان و شعر محاورهٔ این جشنواره، کتاب‌هایی از لیلا کردبچه، مریم سقلاطونی، مهدی جهاندار، غلامرضا بکتاش، مریم زندی و پریسا صفاریان، حائز مقام شدند. در بخش «دربارهٔ شعر»، کتاب «قرن‌های بی‌زمان» از دکتر مهدی محبتی مقام برگزیدهٔ را کسب کرد و کتاب «هشت رود» اثر محمد کاظم کاظمی درخور تقدیر شناخته شد. هیئت داوران بخش «دربارهٔ شعر» جشنواره، دکتر سید مهدی طباطبایی، دکتر محمد مرادی و سید وحید سمنانی بودند. کتاب «هشت رود» مجموعه نقدهایی است بر آثار هشت تن از شاعران معاصر ایران.



شاعر مشهدی دستیار وزیر در امور شعر شد

علی محمد مؤدب طی حکمی از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان دستیار وزیر در امور شعر منصوب شد. گفتنی است، علی محمد مؤدب، شاعر مجموعه آثاری چون عاشقانه‌های پسر نوح و مرده‌های حرفه‌ای است. آثار مؤدب اغلب در حوزه شعر سپید و کلاسیک دسته‌بندی می‌شوند. وی همچنین مدیرعامل مؤسسه «شهرستان ادب» و برنده یا نامزد جوایز مختلف ادبی از جمله کتاب سال جمهوری اسلامی بوده است.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری|مدرس و پژوهشگر ویراستاری

در مواردی واژه‌ها یا ترکیب‌های یک زبان دیگر در ترجمه به زبان بومی به صورت وام‌گیری و گرته‌برداری (گرده‌برداری) معنایی و نحوی ترجمه می‌شود. در گرته‌برداری معنایی گاهی این واژه‌ها و تعابیر و ترکیب‌ها بدون توجه به معناهای متعددی که ممکن است آن واژه داشته باشند؛ مترجم تنها یک معنا را برمی‌گزیند و از معانی دیگر غافل می‌شود. نمونه‌ای که بیشتر کاربرد دارد و همیشه مثال می‌زنند «conditions» است. این واژه هم به معنی «اوضاع» است و هم «شرایط»؛ ولی معمولا ترجمه «اوضاع» فراموش می‌شود.

✗ در این شرایط زندگی سخت است.

✓ در این اوضاع زندگی سخت است.

#زین_قند_پارسی

شهرآرا
اشنبه
۱۶ بهمن ۱۴۰۱
۱۴ رجب ۱۴۴۴
شماره ۳۸۷۵
SHAHRARANEWS.IR

نگهبانانِ شعر قدیم

نگاهی به تاریخ شفاهی انجمن‌های ادبی مشهد پیش و پس از انقلاب اسلامی

ادریس بختیاری

شاعر و پژوهشگر تاریخ شفاهی

سال ۸۶ یا ۸۷ بود که در دانشگاه فردوسی تاریخ می‌خواندم. درسی داشتیم با اسم تاریخ شفاهی که رسم و رسوم نوپایی است در تاریخ‌نگاری. من که میل به برکشیدن گذشته و خاطرات خود را داشتم، به این درس علاقه‌مند شدم. شعر و شاعری و کارم در تاریخ شفاهیِ مرکز اسناد کتابخانه آستان قدس، مرا به انجمن ادبی محمد قهرمان کشاند و تا دو سال کارم شده بود، ثبت و ضبط احوال شاعرانِ مشهد قدیم تا امروز. از انجمن فرخ گرفته تا قهرمان و انجمن حوزه هنری مشهد که دهه ۶۰ پا گرفت و دستِ آخر ره‌آوردش شد پایان‌نامه فوق لیسانسم که سال ۹۳ جایزه گرفت. کشش ندهم، چیزی که می‌خوانید، به قول ابوالفضل بیهقی: قطره‌ای است از رودی که القصه به روایت سه انجمن قدیمی فرخ، انجمن مرحوم صاحبکار و انجمن ادبی محمد قهرمان اختصاص دارد که از میان گفت‌وگو با جلال قیامی، شاعر، نویسنده و پژوهشگر روایت شده است.



جلسات گروه شعر حوزه هنری خراسان در حضور آیت‌ا... العظمی خامنه‌ای در سال ۶۴

انجمن فرخ و پاگشایی شعر در مشهد قدیم

جلال قیامی، نویسنده و پژوهشگر، درباره انجمن ادبی فرخ می‌گوید: «حال‌وهوای فرخی‌ها قدمایی بود. موضوع جدیدی به شعرشان راه نداشت. حتی کتابخانه معروف فرخ هم چینشش همان شکل قدمایی را داشت. کمال (محمود کمال شاعر)، شاعران را از یک کنار برای شعرخواندن صدا می‌زد و هرازگاهی بزرگان مجلس می‌گفتند: «اینجا وزن تکان خورده!»، «این کلمه، کلمهٔ شعری نیست. عجیب است که آورده‌اید!» یکی هم از آن ته می‌گفت: «عِطر درسته!»، «های غیر ملفوظ داری!»، «به این بیت نرسیدی، بهش برس!» نقل خاطراتی از بزرگان هم مرسوم بود. عقبِ غزل و قصیدهٔ یکی، یکی دیگر یاد شبی و روزی و خاطره‌ای می‌افتاد و اگر عریانی نداشت، تعریف می‌کرد. بالاخره خاطرات هم با انجمنشان سنخیت داشت. نقل است کمال، شعری خوانده که یک بیتش این بوده است؛ «فریاد از آن مادر بد یا پدر بد/ آرند اگر دختر بد یا پسر بد»، فرخ گفته: «با اینکه ردیف بد داشتی، شعرت بد نبود!» یا ذوق و توان شعری هم را می‌سنجیدند و به هم نصیحتی می‌کردند. از جمله فرخ بعد از دو سه مرتبه شعر شنیدن از کمال، به او گفته: «تو برای غزل خوب نیستی، قصیده بگو!» دم بیماری و آخر عمرش هم جلسه را به کمال سپرده و گفته: «از دوستان، کسی پابه‌جفت‌تر از تو نیست؛ جلسه را ادامه بده.» به هر روی، انجمن فرخ خود را به اواخر دهه شصت و اوایل هفتاد کشانده بود و شاعران مُسن‌تر و قصیده‌دوست آنجا بروبیایی داشتند. همه نوعی شاعر آنجا بود و البته از نوپردازها کمتر کسی آنجا می‌رفت. به فراخور سن و سلیقه، جوان‌ها را جدی نمی‌گرفتند.

جوانان و پیران شعر

خاطره این پژوهشگر درباره ماجرای ورودش به انجمن فرخ هم چنین روایت می‌شود: یک روز جمعه از چهارراه خواجه ربیع، از دم خانه، پیاده راه افتادم و رفتم جلسه فرخ. اتاق، پر بود و به زور یک صندلی دم در پیدا شد. کمی می‌ترسیدم. قدسی (غلامرضا قدسی شاعر) آنجا بود و در نبودِ فرخ، بیشتر از بقیه گپ‌وگفت می‌کرد. گفت: بخوان! گفتم: شعرم خوب نیست. گفت: بخوان! اول باید تو بخوانی! اولش ذوق کردم. بعدش فهمیدم همه به ایما و اشاره و تعبیراتی، حالی‌ام کردند که اول باید من بخوانم که از من رد شوند و نوبت به آن‌ها برسد. چند صدا از چند جا بلند شد که بخوان! خواندم: «اگر چه چهرهٔ من از گناه گشته سیاه/ نگار من تو بشوی از رخم غبار گناه...» گفتم: «تخلصم جلال است». گفتند: «خوب تخلصی است. کمال داریم، جلال نداشتیم تا حالا!» این همان شعری بود که در جلسه فرخ خواندم و قدسی گفت: «آفرین! آفرین!» کمال گفت: «باز هم شعر داری؟ اگر مرتب بیایی، شاعر خوبی می‌شوی». بعدها رابطه من و کمال، شکل پدر و فرزندی گرفت. مهربانی می‌کرد. کم‌کم کنار او می‌نشستم. دو تا رباعی هم برای هم گفته بودیم: «در بزم ادب دوباره بنشسته جلال/ سرمست شده زبادهٔ شعر کمال/ چون نالهٔ عاشقان به هم آمیزد/ بنگر که چه سوز است و چه شور است و چه حال» مرحوم آل داوود که از آوازخوان‌های آن موقع در مشهد بود به آواز این رباعی را خواند. کمال گاهی درباره شعرهایم می‌گفت: «این بیت رو عقب جلو کن!» یعنی جای مصرع اول و دوم رو عوض کن. همان اوایل پرسید: «چه می‌خوانی؟» گفتم: «میرزا حبیب اصفهانی». گفت: «می‌خواهی شاعر بشوی یا عرفان بافی کنی؟ ولش کن! حافظ بخوان.»

انجمن باغ نادری و ذبیح ا... صاحبکار

خاطرات قیامی تنها در انجمن فرخ خلاصه نمی‌شود و او انجمن باغ نادری را که متعلق به ذبیح ا... صاحبکار بود، هم این طور نقل می‌کند: آقای خسرو به من گفت یک جلسه‌ای در باغ نادری هست بیا آنجا! خسرو، اکبرزاده، بیهقی، شفق، سروی‌ها، فراهانی منفرد، رفایی‌نیا و نظافت (که هنوز شعر نو نمی‌گفت و «شبنم» تخلص می‌کرد) از اعضای اصلی آن انجمن بودند. در انجمن باغ نادری معمولا کلاسیک خوانده می‌شد و فقط صاحبکار تا حدودی شعر نو را متوجه می‌شد. من هم شعر نو خواندم؛ مفهوم انقلابی داشت و صاحبکار خیلی تشویقم کرد. شعر را اصلاح کرده و نظر می‌دادیم درباره شعر هم. مهمان هم می‌آمد. فقط چای می‌دادند. فرقش با انجمن فرخ این بود که این انجمن برای راه انداختن شاعران جوان بود. انجمن با حمایت ادارهٔ ارشاد راه افتاده بود. باغ نادری یک کتابخانه عمومی به‌نام علامه طباطبایی داشت که انجمن در آنجا برگزار می‌شد. فراهانی منفرد به تهران رفت‌وآمد می‌کرد و با قیصر و حسینی مراوده داشت و در مجلهٔ سروش شعرش چاپ می‌شد. غزل او به‌روزتر بود، به لحاظ تصویر و زبان. گاهی مرا هم تحت‌تأثیر شعرش قرار می‌داد. پای مرا به غزل جدید باز کرد. قیصر و حسینی را او به من معرفی کرد. آقایی با تخلص «صاد» هم می‌آمد. گاری دستی داشت و میوه می‌فروخت. می‌گفتیم بهش «آقای صاد» بعدها که خوشش نمی‌آمد، تخلصش را عوض کرد. صاد را کرد «راد». وزن شعرش جفت‌وجور نبود. لابه‌لای بیت‌هاش یک بیت سالم که پیدا می‌شد، می‌گفتیم به مدد همین یک بیت، حالا دیگر می‌پذیرند شاعری. آقای نیک هم می‌آمد آنجا. مجری جلسه، خسرو بود که به هرکس می‌گفت: «شما بخوان!» کت‌وشلوار می‌پوشید و قیافه جذابی داشت. یک بار گفت «تو خانه فرخ نمی‌آیی؟» به هر روی، انجمن باغ نادری از حدود ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵ برقرار بود و بعدش تعطیل شد. از خانم‌ها، خانم کوهستانی بود که «طاووس» تخلص می‌کرد. شعرش به جایی نرسید. بیشتر مشتاق بودیم فراهانی شعر بخواند. من هم شعرهای نیمایی و سپیدم به‌روزتر بود ولی وقتی کلاسیک می‌نوشتم، باز قدمایی می‌شد!

> جلال قیامی: آقای خسرو به من گفت یک جلسه‌ای در باغ نادری هست بیا آنجا! خسرو، اکبرزاده، بیهقی، شفق، سروی‌ها، فراهانی منفرد، رفایی‌نیا و نظافت (که هنوز شعر نو نمی‌گفت و «شبنم» تخلص می‌کرد) از اعضای اصلی آن انجمن بودند. در انجمن باغ نادری معمولا کلاسیک خوانده می‌شد و فقط صاحبکار تا حدودی شعر نو را متوجه می‌شد. من هم شعر نو خواندم؛ مفهوم انقلابی داشت و صاحبکار خیلی تشویقم کرد. شعر را اصلاح کرده و نظر می‌دادیم درباره شعر هم

قیامی درباره صاحبکار هم می‌گوید: سواد ادبی خوبی داشت اما تظاهر به دانش و سواد نمی‌کرد. وقتی که قدسی فوت شده بود، مجلس تعزیتی گرفته بودند. دست مرا هم گرفت و رفتیم. میانه خوبی با جوان‌ها داشت. اواخر عمرش انجمنی را در خانه صاحبکار زرگر که شباهت اسمی به خودش داشت، تشکیل می‌داد. مثنوی می‌خواند و شرح می‌داد. نگارنده چند نوبت این انجمن را در صبح‌های جمعه، به مجری‌گری قهرمان شرکت کردم که قهرمان گلستان می‌خواند و ریزه‌کاری ادبی‌اش را می‌گفت و شرح می‌کرد. قیامی ادامه می‌دهد: موقعی که صاحبکار دیوان حزین لاهیجی را تصحیح کرد. مطلب و نقدی برایش نوشتم. نظر مساعد و موافقی نداشتم. ایرادهایی داشت؛ البته نه زیاد. دور از تعارفات معمول به کتاب نظر کرده بودم. نوشته بودم نیاز به بازبینی دارد و از این قبیل. این مقاله با عنوان «با خود بسنج وسعت میدان خویش را!» در مجلهٔ مشکوه چاپ شد. خب، صاحبکار رنجید و البته بعدها رفع کدورت شد. شعرش آمیزه‌ای بود از نازک‌خیالی سبک هندی و شور و حال عراقی. فهم شعرش البته سخت نبود و روانی داشت. صاحبکار، انسان درستی بود. قالب شعرش سنتی بود اما نگاه نویی را جست‌وجو می‌کرد. پنج‌شش باری سپاهی به خانه‌اش رفته بود، بیشتر برای مصاحبه و تهیه خبر برای روزنامهٔ «قدس». در دههٔ هفتاد به‌کرات با صاحبکار و کمال مصاحبه‌هایی کرده بود. می‌گوید: رفت‌وآمد به خانه‌اش برای همه میسر نبود و برخی‌ها هم علاقه‌ای نداشتند البته. بعدِ فوتش جوان‌ترها انگار پدر معنوی‌شان را از دست دادند. برخلاف کمال خیلی خود را کنار نمی‌کشید از جمع جوان‌ترها. همیشه شال سفیدش را می‌بست. سادگی در کنش و منشش بود. قابل احترام بود. گاهی تحقیق و گردآوری‌های شعری هم داشت. «با وجود کسالتی که داشت، مجموعه قطوری را نشانم داد که قصد چاپش را داشت.» بهزاد پورحاجیان دیگر شاعر خراسانی می‌گوید: دغدغه‌مان این بود که «بود» را «بُود» نگوییم و «از» را «زِ». دنبال زبان تازه‌تر بودیم. صاحبکار می‌گفت که هر شعری را در قالب و سبک و سیاق ادبی خود نقد کنید، بچشید و بشنوید. خراسانی را با سیاق خراسانی، عراقی را با شکل و صورت عراقی بسنجید و هکذا. اگر شاعری فعلا خراسانی می‌نویسد، بگذاریم بنویسد و باشد که خودخواسته تغییر پیدا کند. بعد فوتش دلنوشته‌ای نوشتم؛ با این مضمون که او بیشتر از اینکه شاعر باشد، شاعرانه زندگی کرد. بسیاری از شاعران خوب شاید تا امروز شعری ننوشته‌اند، اما شاعرانه زندگی کرده‌اند. صاحبکار کسی بود که از یک کلمه هم لذت می‌برد و روح آن یک کلمه را با ذوق و شهودش درمی‌یافت. از بند و بیت و مصرع خوب، به وجد می‌آمد. صاحبکار فراتر از شعرش بود. سعهٔ صدرش در ادبیات بالاتر از بقیه بود. تعهدش بیشتر در رفتارش بود تا در شعرش. می‌گفت: با مخالفت‌ها برخورد جدی نکنید. بشنوید. گاهی فقط بشنوید. یک‌بار رفته بودم جلسه ارشاد و قصد خواندن شعر نداشتم. اصرار به خواندن کرد. کاغذم را درآوردم؛ بیت اول را که خواندم، شروع به دست زدن کرد و گفت: دوباره بخوان و حضار را دعوت به تشویق کرد و باز خواست که برای سومین بار بخوانم و بعد خواندن، رو به حضار گفت: حالا هم شما دست بزنید و هم من! بعد هم شعر را گرفت و به خانه برد که بخواند. انگار در لذت همان بیت اول غوطه می‌خورد تا پایان جلسه. آن یک بیت این بود: «رگ به رگ حس می‌کنم گرمای شمشیر تو را/ سینه کم دارد شکاف آخرین تیر تو را» صاحبکار، الفاظی مؤدبانه داشت. رعایت ادب و آداب می‌کرد. ما هم یاد گرفتیم.

> پیش از گفتن درباره انجمن آقای قهرمان، اضافه کنم که او در سال‌های اول انقلاب، از چیزی رنجیده بود و همین سبب شده بود، برخی گمان کنند که دلش با این جریان نیست اما چند سال بعد (دهه ۶۰) خود قهرمان به همراه تنی از شاعران پیشکسوت در مشهد با رهبر معظم انقلاب دیداری کردند و شعری خواندند. بعد شعرخوانی و نماز، این جمله رهبرمعظم انقلاب یاد عده‌ای مانده که گفته بودند: «به شازده بگویید، بیاید شام بخورد.» بعدِ فوت قهرمان هم پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در مقبره‌الشعرای مشهد در جمع تشییع کنندگان پیکر قهرمان خوانده شد

محمد قهرمان، پیر دیرجوش صبور

صحبت به انجمن ادبی قهرمان که می‌رسد قیامی می‌گوید: «پیش از گفتن درباره انجمن آقای قهرمان، اضافه کنم که او در سال‌های اول انقلاب، از چیزی رنجیده بود و همین سبب شده بود، برخی گمان کنند که دلش با این جریان نیست اما چند سال بعد (دهه ۶۰) خود قهرمان به همراه تنی از شاعران پیشکسوت در مشهد با رهبر معظم انقلاب دیداری کردند و شعری خواندند. بعد شعرخوانی و نماز، این جمله رهبرمعظم انقلاب یاد عده‌ای مانده که گفته بودند: «به شازده بگویید، بیاید شام بخورد.» بعدِ فوت قهرمان هم پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در مقبره‌الشعرای مشهد در جمع تشییع کنندگان پیکر قهرمان خوانده شد. رهبری برای فوت کمال هم پیامی فرستادند. خود این پیام‌ها و توجه رهبری به یاران قدیم ادبی‌اش، برخی اتهامات را از صورت و سبقهٔ ادبی این بزرگان و گذشتگان پاک می‌کند. مثلاً درباره اخوان می‌گویند: آخرین دفعه‌ای که به مشهد آمد، شعری در مدح علی بن موسی الرضا(ع) گفته بود که بسیار شعر خوبی بود. دو بیت آخرش را هم در مشهد گفت و به‌آن اضافه کرد. صاحبکار در سال ۱۳۴۳ مجموعه‌ای از زیباترین مراثی ادبی اهل بیت(ع) را در یک زمان خیلی کوتاه جمع‌آوری کرد که با عنوان «شفق خونین» با مقدمه محمدرضا حکیمی چاپ شد. جز این‌ها نقل می‌کنند که قهرمان، دیرجوش بود و البته منظم. جلال قیامی که خود پژوهشگر تاریخ شفاهی است، تعریف می‌کند: «دیوان فرخ را که تصحیح می‌کردم، زنگ زدم و سؤالی پرسیدم. گفت، یادداشتی در این باره از سال‌ها قبل دارم. رفت و ظرف چند دقیقه پیدا کرد و برایم خواند. شعرشناس‌تر از همه‌هم‌نسلانش بود. تصحیح خوبی از برخی دیوان شاعران سبک هندی کرده است. آزاده بود و باج به کسی نمی‌داد. اولین باری که رفتم انجمنش، خودش برایم چای ریخت و مهربانی کرد. سطح انجمنش‌گاهی بالاتر از انجمن فرخ آن روزها بود. صریح بود و گاهی این صراحت موجب رنجش این و آن می‌شد. یک‌بار، یکی شعری خوانده بود و قهرمان گفته بود: «مزخرف است!» نگارنده هم یک مثنوی چهل بیتی در انجمنش خواندم که از شعرهای اوایل شاعری‌ام بود. یکی دوجا قافیه را باخته بودم و به همین میزان، وزن را. با وجود دو سه تا به‌به‌ی که دیگر ریش‌سفیدان انجمن گفتند، قهرمان سرِ آخر گفت: «پسر جان، این شعر، شعر نمی‌شود!» علی باقرزاده متخلص به بقا (شاعرو بازرگان) هم گاهی ارتباط خوبی با نسل جوان داشت. قیامی می‌گوید: در محفل فرخ با او آشنا شدم. نفوذ و تمکن داشت. دست جوان‌ها را می‌گرفت، از کمک مالی گرفته تا پیدا کردن کار. با مهندس گرجی که از اقوامش بود، صحبت کرد که اولین مجموعه‌ام «برگ‌های خاکستری» را چاپ کند و چاپ کرد. مدتی هم به‌عنوان ویراستار و کارشناس در دفتر نشر مهندس گرجی مشغول به‌کار شدم و بعدش هم شرایطش را فراهم کرد تا جایی استخدام بشوم. سفرنامه‌ای داشت با عنوان «سیر آفاق و انفس» که قبل چاپ برایش ویرایش کردم. درباره «غلامرضا شکوهی» می‌گویند: قامت بلندی داشت. زبان شعرش نوتر از بقیه بود. کم‌کم به توصیه صفری زرافشان به شعر آیینی روی آورد و بد هم نگفت. جوان‌هایی که نوکلاسیک می‌نوشتند، می‌رفتند سراغ شکوهی که شعرشان را تصحیح کند. محمد عظیمی که کتاب «غزل معاصر ایران» را چاپ کرده به شعر او هم پرداخته و نمونه آورده است. قیامی می‌گوید: در کتاب «من آینه‌ام، تو آفتابی» متأثر از شعرهای شکوهی هستم. در انجمن فرخ، همه منتظر شعرخوانی او بودند. بیشتر، ابیاتی از او بود که در ذهن حضار می‌ماند.

سعادتمند

درنگ

در اواسط دوره قاجار، در مرکز شهر مشهد، سراچه‌ای بود که تعدادی اهل ذوق و عرفان و ادب، در آن محفلی داشتند که اصحاب سراچه خوانده می‌شد و اعضا در آن، افکار، اشعار و نظریات خود را با حضور «حاج میرزا حبیب خراسانی» که جامع علوم بود، در میان می‌گذاشتند. در واقع این نخستین محفل شعری شهر مشهد در دوره قاجار است که در منابع و گزارش‌های تاریخی از آن یاد شده است. پس از این، در خلال سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، انجمنی با نام «انجمن ادبی خراسان» در ساختمان قدیم باغ نادری به ریاست «سید حسن مشکان طبسی» تشکیل می‌شد و پس از آن هم در سالن باغ ملی مشهد، انجمن ادبی دیگری به ریاست مرحوم «عبدالحسین نصرت (منشی‌باشی)» پا گرفت که تا شش سال بعد محل تجمع شاعران بود. اما پس از این تاریخ (اواخر دهه ۲۰ قرن ۱۴ خورشیدی)، این دو انجمن در قالب انجمن سرگرد نگارنده با هم ادغام شدند که این محفل تا ۱۳۷۴ در چهارراه پل خاکی و در منزل شخصی «سرگرد عبدالعلی نگارنده» برپا بود. انجمن ادبی فرخ که احیاگر سبک خراسانی و در واقع سردمدار جریان سنت‌گرایی ادبی در ایران شمرده می‌شود، یکی دیگر از انجمن‌های جریان‌ساز مشهد بوده که به کوشش و همت سید محمود فرخ در نیمه دوم دهه ۲۰ پا گرفته است. از سال ۱۳۳۹ نیز استاد محمد قهرمان پای کار آمد و روزهای سه‌شنبه عصر جلسه‌ای ادبی با تعداد معدودی از شاعران و دانشمندان در خانه خود تشکیل داد که به انجمن ادبی قهرمان معروف شد. پس از این دوره انجمن‌های بسیاری مانند انجمن ادبی کافه داش آقا و انجمن ادبی پیکار هم متولد شدند که عمر همه آن‌ها را باید دهه ۴۰ به بعد دانست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همچنان بر تعداد انجمن‌های ادبی مشهد افزوده شد که جلسات ادبی حوزه هنری و دانشگاه ادبیات از آن جمله است. همچنین حوالی سال‌های ۶۲ و ۶۳ نیز جلساتی با عنوان جلسه شعر «باغ نادری» به مدیریت «محمدجواد غفورزاده شفق» برگزار شد که شاعران میان‌سال در آن حضور داشتند که مرحوم صاحبکار از این گروه هستند.

مختصری درباره تاریخ انجمن‌های ادبی در مشهد